



شماره ۵

فهرست

| | | |
|----|-------------|----------------------------------------------------|
| ۲ | ا - سامان | بحران مائوئیسم در چین |
| ۲۹ | و - ناصر | ارزیابی انقلاب سوم چین |
| ۳۸ | الف - رابعه | جنبش کرد |
| | | مصاحبه با نوشیروان امین عضو اتحادیه |
| ۴۰ | | میهن پرستان کرد * |
| ۴۶ | | بیانیه انجمن دانشجویان کرد در اروپا (بخش بریتانیا) |
| | | ضد نقد به انتقاد هامون از نظریه لنین در مورد |
| ۴۵ | الف - ب | سازماندهی حزب انقلابی طبقه کارگر |
| ۵۴ | م - شایق | جبهه واحد |
| ۵۷ | کمیته | درباره وحدت جبهه پرولتری |
| ۶۰ | کمیته | جبهه واحد ضد امپریالیستی |
| ۶۱ | ل - تروتسکی | درباره جبهه واحد |
| ۶۵ | ۵ - ی | کنفدراسیون : بحران وحدت یا وحدت بحران را |

حساب بانکی

Olivier Pavillon,
Compte Courant no. 774 731.4
Credit Foncier Vaudois,
Place Chauderon 8, Lausanne
SUISSE.

کندوکا و شماره ۵
زمستان ۱۹۷۶

KANDOKAV No. 5
December 1976

آدرس :

KANDOKAV,
3 Salisbury Court,
Salisbury Avenue,
LONDON N3.

CONTENTS

| | |
|------------------------------------------------------------------------------|----|
| The Crisis of Maoism in China, A.Saman | 2 |
| An Assessment of the Third Chinese Revolution, V. Nasser | 29 |
| The Kurdish Movement | |
| Introduction, A. Rabe'eh | 38 |
| Interview with Noushirvan Amin, a member of the Patriotic Union of Kurdistan | 40 |
| Statement of the Kurdish Student Society in Europe (British Section) | 42 |
| A Reply to <i>Fire and Revolution</i> by Hamoun, A.B. | 45 |
| The United Front | |
| Introduction, M. Shayegh | 54 |
| Unity of the Proletarian Front, Comintern | 57 |
| United Anti-imperialist Front, Comintern | 60 |
| On United Front, Leon Trotsky | 61 |
| The Confederation: Crisis of Unity or Crisis-ridden Unity, H.Y. | 65 |

ضد نقد به انتقاد هامون از نظریه لنین در مورد

سازماندهی حزب انقلابی طبقه کارگر

۱-۱) موضوع این مقاله انتقاد از نکته‌ای عمده در جزوه "انقلاب و آتش یا دیالکتیک پرومته و اورسترات" نوشته هامون است. این نکته تلقی او از مفهوم لنینی سازماندهی حزب (نظریه بلشویکیها در مورد حزب انقلابی طبقه کارگر) و موضع گیری سیاسی وی علیه آن است.

۱-۲) دلیل وجودی تحریر جزوه هامون روشن ساختن علت عمل آن کسانی است که زمانی خارج از ایران علیه رژیم شاه فعالیت داشتند و در بازگشت به کشور گرفتار دشمن و در زندانهای ساواک زیر شکنجه های جسمی و روانی تسلیم شدند و در این راه واقعیت نبرد طبقاتی و مارکسیزم و لزوم مبارزه علیه رژیم را نفی کردند و خود بدل به عامل تبلیغات رژیم گشتند. سخن کتاب بر سر شناختن این پدیده، غلغله عده اجتماعی و راههای احتمالی برخورد با اشکال بالفعل و بالقوه آن است. (ص ۵۰). هامون با اشاره به روانشناسی توده میگوید "مش طبقاتی این افراد را به مثابه عضو جامعه" بشناسد و تجزیه و تحلیلش بگونه‌ای ویژه بر پایه نظرات ویلهلم رایش (۱۹۰۷-۱۸۹۷) استوار شده است.

۱-۳) نکته مورد بحث و نقد ما یعنی حکم ضد لنینی در جزوه، از جانب هامون به مثابه دلیل بکار آمده و خود موضوع اصلی مورد بحث او نیست. این نکته در مناسبت با بسیاری مسائل دیگر قرار دارد که در واقع حاصل روش تحقیق و نحوه ارائه مطلب از جانب اوست. خلصت ضد لنینی جزوه بصورت اظهار نظر و موضع گیری هامون علیه نظریه و عمل (پراکسیس) بلشویزم در میان بسیاری نکات دیگر آمده که «وان گشته و با اشاره ای گذشته اند». اگر هامون همه نیرویش را صرف نقد بکار برد نظریه لنین میکرد و جزوه بطور عمده باین نکته اختصاص مییافت بحث ما ساده تر پیش میرفت. (۱) اینکه او بطور نظام دار به حکم خود نبرد داشته اهمیت اظهار نظرش در مورد حزب طراز نوین لنینی را به شدت تنزل میدهد.

۱-۴) هدف من در نگارش این مقاله نه نقد از جزوه در تمامیت بلکه بحث از نکته ای مندرج در آن است. غیرمعمول از روش شکل مقابلیه هامون با نظریه لنین به دلیل زیر بحث با او را در مورد این نظریه ضروری دانسته ام؛ هامون در موضع ضد لنینی خود تنها نیست. او درون یک گرایش سیاسی نه چندان تازه نفس قرار دارد. نقدش از نظریه لنین پدید آمده نوظهوری نبوده بلکه از زمان بحث های درونی سوسیال دمکراسی روسیه بر سر سازماندهی حزب کارگری تا بحال بارها با اشکال گوناگون تکرار و تبلیغ شده است. "انقلاب و آتش" زمانی چاپ میشود گسه گرایش ضد لنینی در اپوزیسیون ایران و در میان روشنفکران سنتی بواسطه شرایط ابژکتیو مبارزه طبقاتی، پیا گرفته و رشد میکند. انتشار آثار رفیق سرخ "و نیز همین جزوه هامون، بیان "نظریه ای" چنان گرایش است که حتی شهادت شعاعیان ها هم ذره ای از ابتذال آن نمیکاهد. به صراحت بگویم عاقبت ضد لنینیزم حضرات دموکرات و لیبرال از اطاق کتابخانه ها و اذهان ایشان خارج شده و در دنیای واقعیت و عمل آن شکلی را بخود گرفته که امروز کارآ می نماید یعنی چپ روست. ضرورت مقابلیه با این گرایش موجد بنیان نقد به جزوه ای شده که در خود فاقد ارزش نظریه ای است.

۱-۵) ارتباط موضع ضد لنینی هامون با دیگر مسائل جزوه اش صرفاً بیان راهی است که او برای رسیدن به این موضع گیری پیمود است. از نظر سیاسی این موضع مهمترین مسأله ایست که در جزوه عنوان گشته. بحث از دیگر مسائل ظاهراً "غلی" جزوه در پرتو نتیجه گیری سیاسی آن از پروبلما تیک تشکیلات انقلابی طبقه کارگر معنی دارد. اگر هامون در جزوه اش بنقد نظریه انقلابی نمیبپرداخت مرا با او و علم روانشناسی توده ای و

احکام اخلاقی و کارگاه واژه سازش سرکاری نبود. اما وقتی میگوید: "بعلت پیچیدگی مسأله نقش عامل ذهنی در مبارزه طبقاتی، لنین از ابتلا به نوعی اراده گرائی و نیز زنده گرائی ناشی از آن مصون نماند" (ص ۷۳) با توجه به حکمی که قبلاً صادر کرده "فاشیزم از طرفی و قهرمان گرائی و زنده گرائی چپ از طرف دیگر در این هسته اساسی خود برادران تواماند و از یک نطفه برمیخیزند" (ص ۱۴). دیگر نمیتوان از جزوه آسان گذشت. مضمون تعیین کننده گرایش سیاسی که هامون درون آن قرار گرفته قلب واقعیت است و اگر آگاهانه در خدمت ضد انقلاب نباشید بر پایه عدم شناخت از پراکسیس و از نیروی مادی تعیین کننده تاریخ قرار دارد.

۱-۶) اگر در فاصله نگارش جزوه (که بدلیل "ملاحظات چندی" (کذا) انتشارش بیش از دو سال به تاخیر افتاد) و زمان تحریر صفحات یادآوری در سرآغاز بحث، نظر هامون در مورد علوم روانکاوی به یمن مباحثی چون "نمادین" ژاک لاکان یا "تحلیل نهادی" و غیره کامل تر شده، ظاهراً در مورد این مسأله عیده سیاسی که نحوه شکل گیری و عمل سازمانهای انقلابی طبقه کارگر چگونه است حضرتش به موضع تا زده ای نرسیده و گر نه در این مورد نیز توضیحی (اظهار فضلی) علاوه متن میکرد. پس نقد به جزوه شامل حال نظریات هامون امروز هم میشود. دیگر با خود اوست که این مقاله را به حساب "پرشان گوئی سکتا - ریمتی و مهملات بیچ لفظی" بگذارد یا آن را "نقد و برخورد خلاق و انقلابی" ارزیابی کند (هنوز هم تقلید مارکس را در آوردن؟) غیرمعمول تهدید هامون که ممکن است این مقاله را در رده نخبیت بگذارد و هم اسلوب رعب آوری را علیه من بکار گیرد. "که در سراسر جزوه اش مورد استفاده بود" و ضمن اعتراف به احساس شدید هراسی که از چنین مقابلیه ای در دل دارم باز این نوشته در دست خواننده است و شاید بکار هامون هم بیاید تا جز مطالعه مثنوی سلطان و له و نقل آیات قرآن در سهای شورا های کارگران و آثار بلشویکیها بر او نیاید آور گردد.

"مسائل سیاسی بطور مکانیکی از مسائل سازماندهی جدا نیستند. کسی که سازمان حزب بلشویک را مستقل از این واقعیت که مادر درون انقلاب پرولتاری بسر میریم قبول یا رد میکند در فهم بنیان چنین سازمانی بطور کامل با اشتباه افتاده است." لنین

۱-۲) طبقات پیش از نبرد طبقاتی ساخته و پرداخته نمیشوند تا بعد به ثابته موجودیتی شکل گرفته وارد مبارزه گردند. بلکه در روند مبارزه رزه طبقاتی متولد میشوند و صورت بندی آنها از پراکسیس و نحوه عمل (مبارزه) جدا نشدنی است. صفات خاص طبقه رابطه تاریخی - دیالکتیکی با ویژگی شکل سیاسی نبرد طبقاتی دارد و در اشکال مبارزه اقتصادی و ایده کولوژیک طبقه میتوان این واقعیت را یافت. مهمترین صفت مبارزه روزمره پرولتاریا علیه حاکمیت سرمایه، جنبه آگاه عمل او میباشد. کارگران که در روند مبارزه خود علیه سرمایه شکل گرفته اند بطور درخود (فی نفسه) وجودی حاصل وضعیت ابژکتیو شکل تضاد میان روابط تولیدی و نحوه رشد نیروهای تولیدی دارند و بطور برای خود (لنفسه) حاصل آگاهی به آن وضعیت و نقش مستقل سیاسی و تشکیلاتی خود در روند مبارزه طبقاتی میباشند. (۲) هر جدائی میان این دو رویه واقعیت خطاست. در شکل مشخص سیاسی ما این جدائی را در تناقض برنامه حداقلی و برنامه حداکثری و نیز در فقدان وجود شعارها انتقالی ملاحظه مینمایم.

۲-۲) پرولتاریا نخستین و تنها طبقه اجتماعی است که در روند مبارزه به آگاهی طبقاتی (و پیشین علمی از تاریخ تکاملی جوامع طبقاتی) مسلح میشود. او که خود وحدت‌آیژه و سه‌په‌ه است تنها در آگاهی کامل میتواند دستگاه دولتی بورژوا را درهم شکند و ماشین دولتی خود را بنا سازد و تا با خرابه پیش‌برود یعنی نقطه ختمی به وجود جامعه طبقاتی بدهد. بنا به حکم معروف هگل "سفر از حد ضرورت به قلمرو آزادی سفری است آگاه". پرولتاریا باید به نقش خود در پایان بخشیدن به روابط طبقاتی، تقسیم کار اجتماعی و استثمار آگاه باشد و دقیقاً به دلیل همین آگاهی هدف خود را تنها در بنیان دیکتاتوریش خلاصه نکرده بلکه میداند هر پیروزی او را هم به مثابه یک طبقه و همراه نظام جامعه طبقاتی به نابودی نزدیک میکند. اگر طبقات انقلابی با قبل او در تاریخ (یا بقول مارکس دوران ما قبل تاریخ) جهت بقا حاکمیت خود جنگیده اند او با آگاهی طبقاتی خود در فرجام تاریخ به یو تو پیا جنبه علمی و واقعی میدهد (۱۳).

۲-۳) ادراک ارزش تعیین کننده عامل آگاهی (عناصر سه‌په‌ه) و نیز رویه سیاسی نبرد طبقاتی و پیشبرد نظریه مارکس در این زمینه حاصل عمل انقلابی بلشویکهاست. اگرچه افکار و حتی گروه‌هایی داخل پین-الملل دوم به این ارزش پی برده بودند و هر یک جنبه‌ای از آن را تأکید داشتند، درک همه جانبه واقعیت در روند مبارزه طولانی و نیز جمع‌بندی نظریه‌ای جامع آن کار بلشویکها و لنین میباشد. در دوران حیات بین الملل دوم، ایمان به جبر تاریخ، تلقی مکانیکی از تکامل و دیالکتیک، اعتقاد به مبارزه اقتصادی کارگران به مثابه یگانه شکل مبارزه و در نظر نگرفتن اهمیت عامل سه‌په‌ه در کل و عامل سیاسی در چیز مشخصات اصلی "مارکسیزم رسمی" محسوب میشدند. دوران طو لانی استقرار نظم بورژوا، شکست قشر پیشرو و آگاه کارگران (مثال گمن یاریس ۱۸۷۱) عدم وجود باز سازی مناسبت میان اشکال ناموزون آگاهی از جمله دلایل پیدایش چنان از شکل افتادن مارکسیزم و تأکید به ضرور خود سازماندهی طبقه از یکسو و وجود سازمانها و احزاب انقلابی کارگری از سوی دیگر بودند. در این میان نبرد اقلیتی کوچک درون احزاب بین الملل با روحیه تجدید نظر طلبانه حاکم توانست سنت راستین مبارزه انقلابی طبقه کارگر را محفوظ بدارد. و در همین روند مبارزه به نتایج نظریه‌ای-علمی راهگشا و تازه‌ای برسد.

۲-۴) جهت مارکسیزم رسمی بین الملل دوم، آموزش مارکس علم ناب بود و فهم قوانین تغییر ناپذیر حرکت جامعه و نیز جستجوی حقیقتی به مثابه هدف که از کل روند این تحقیق جدا به حساب می‌آمد (۱۴). رهبران و نظریه پردازان بین الملل به انتظار رشد جبری و محتوم نیروهای تولیدی نرسیده بودند تا در آینده‌ای دور شکل این رشد در تضاد با روابط تولیدی آید و به انقلاب همه جانبه منجر شود. طبقه کارگر خود بخود بحرکت افتد و آنجا آگاهی یکدست و پراکنده از مبارزه اقتصادی طو لانی در ذهن این طبقه ظاهر گردد. به رأی مارکسیست‌های انقلابی و نظریه پردازانی که در مبارزه علمی پیشروی پرولتاریا شرکت فعال داشتند، انقلاب سوسیالیستی، انقلابی از جانب طبقه‌ای آگاه بود که در آن نقش سازمانها و تشکیلات کارگری همراستا ساختن آگاهی ناموزون طبقه کارگر بحساب می‌آمد. اینان سدی میان آگاهی امکان پذیر و تجربیات روزمره طبقه نمیدیدند و در ارزشیابی دقیق وحدت تجربه-آگاهی (پراکسیس) به این نتیجه رسیدند که بدون وجود مادی تلهور سه‌په‌ه (مبارزه روزمره یعنی حزب انقلابی کارگران قادر به سازمان دادن مبارزه خود و رهبری قشرهای ستمدیده جامعه نیستند. بدین سان نظریه بلشویکها و لنین در مورد حزب بر مبنای انتقاد از (و مبارزه با) تلقی مکانیکی از تکامل (ایمان به جنبه تعیین کننده جنبش و آگاهی خود-بخودی در میان کارگران) ایجاد شد و بنیان آن بر طرح انقلابی ارزش ساینده عامل سه‌په‌ه میباشد. به گمان مارکسیست‌های انقلابی، حزب پرولتاریا آن واقعیت مادی است که در عمل تغییر روابط جهان دخالت آگاه میکند. تنها با طرح علمی بودن این تغییر است که میتوان از واقعیت وجودی حزب در نظریه لنین بحث کرد. بقول لوکاج: "بهر-داشت لنین از ساله تشکیلات حزب واقعیت علمی بودن انقلاب پرولتاری را در خود تصریح میکند" (۱۵).

۲-۵) خصلت آگاه انقلاب سوسیالیستی (بیان سه‌په‌ه خصلت پرولتاری آن) نشان میدهد که تاریخ به حدی از تکامل خود رسیده که دیگر تداوم و حرکتش در گروهی عمل خود-بخودی یا خود بسنده نیروهای مادی ممکن نیست، پرولتاریا تنها طبقه اجتماعی است که در حد شرایط اجتماعی به امکان خود جهت بنیاد مجموعه حقوقی سیاسی جامعه‌ای استوار بر مبنای اقتصاد با برنامه و رفع استثمار آگاه میباشد. او از یکسو در محدوده معین این شرایط قرار دارد و از سوی دیگر خالص قلمروی نامحدود و بی مرز آزادی است و ضروری است که رگه‌های از آن را در شکل مبارزه خود وسعت دهد یا عناصر جنبشی آنرا بسازد. طرح سانترالیزم دیکتاتیک به معنای عامل همراستا کننده آگاهی ناموزون کارگران در خود این عنصر نطفه‌ای آزادی یا بقول لنین "تیمین دیکراسی پرولتاری" را ممکن میسازد. چیزی که بر پایه سانترالیزم بر قرار است صرفاً وسیله‌ای در دست قشر پیشروی طبقه کارگر جهت تسخیر قدرت سیاسی توسط تمامی این طبقه بوده و در دوران انقلاب پرولتاری و نه عنوان ساز مانی متعلق به قشر مبارز در خود خطوط اولیه دیکراسی کارگری و دولت طراز نوین را ترسیم میکند. خصلت انتقالی و در گذار این دولت، حزب را بخانه تشکیلات معین سیاسی در گروهی شرایط مشخصی رشد نیروهای تولیدی و مهتر عناصر ساخت و شالوده سیاسی هر جامعه محدود میسازد اما بهیچوجه ضرورت آن یعنی نیاز به وجود مادی شکل سه‌په‌ه بزرگوار مبارزه را نفی نمیکند. بقول گرامشی "تفکر سکتاریستی قادر به درک این نکته نیست که حزب سیاسی تنها تشکیلات فنی نبوده بلکه در مجموع ساخت اجتماعی فعالی است که بطور ضروری نقش رهبری را به عهده خود میگیرد" و "در دوران جدید، امیر تازه نه یک فرد قهرمان بلکه حزب سیاسی است به این معنی که در دوران مخطف و در مناسبت درونی ملل گوناگون-حزب معین میشود. تا دولتی طراز نوین بسازد (و بطور غلالی و تاریخی بواسطه این هدف خلق شده است)" (۱۶) روند تبدیل روشنفکر سنتی به روشنفکر ارگانیک طبقه کارگر هم علت و هم معلول وجود حزب سیاسی (انقلابی) است. گرامشی این نظر را در مبارزه علیه اکونومیزم و به عنوان جمع‌بندی مبارزه کارگران ایتالیا با "آناشسو سندیکالیزم" ارائه نموده است.

۲-۶) ناموزونی آگاهی کارگران نتیجه تلهور سه‌په‌ه ناموزونی انکشاف تاریخی و صورت‌بندی اجتماعی است. تقسیم طبقه کارگر در جوامع ملسی و در هر جامعه گرد مسائل تولید و کارخانه‌ها، در انطباق با نیاز تولید سرمایه داری موجود بروز اشکال مختلف مبارزه اقتصادی این طبقه میشود. بعنوان مثال میتوان گفت نتایج ملموس آن شکل مبارزه گروه کثیری کارگر در کارخانه‌ای بزرگ از مبارزه خود میگیرند با نتایج شکل دیگری از مبارزه که کارگانی به تعداد کمتر در کارخانه‌ای به مقیاس کوچکتر گرفته‌اند متفاوت است. اگر جایی خواست و شعار به شیوه‌ای عنوان میگردد یا در عمل به نتیجه میرسد جای دیگر شیوه معین و متفاوت دیگری کار آبی دارد. در واقع میان پیروزی یا شکست کارگران در رسیدن به اهداف آنی و کوتاه مدت خود همزمانی و همراستایی نیست. تجربه آنان از مبارزه با سرمایه متفاوت است و این عدم همراستایی مبارزه روزمره، سبب شکل گرفتن آگاهی ناموزون در ذهن میشود. (۱۷) این مثال در خود ریشه مادی آگاهی ناموزون طبقه کارگر را نشان میدهد و در گروهی حقیقت عده زیر قرار گرفته؛ کارگران در مبارزه خود علیه سرمایه همواره با تمامی جوانب آن و یا کل نهاد های فنی، ایده‌تولوژیک، اجتماعی و سیاسی که در خدمت آن موجودند رهبرو نمیشوند. آنها جهت فهم همه جانبه واقعیت بهره‌کشی سرمایه نیازمند نهادی متعلق بخود میباشد که بنا به تعریف سانترالیزم بتواند تمامی تجربیات گوناگون کارگران را متمرکز کند و با جمع‌بندی و بازگرداندن آن به طبقه به مبارزه جنبه آگاه و وسیع بدهد و بنا به خصلت دیکتاتیک قادر باشد تمامی تجربیات را بدون واسطه و با باری خود کارگران جمع‌آوری کند و در راه رسیدن باحکام حاصل از این جمع‌بندی شرکت فعالانه کارگران را ممکن سازد و آنها را بر مبنای حق و آزادی کامل در پذیرش و یکبار بستن رهنمودها و تجربیات تلهور و ادراک شده، خود تعیین کننده نهائی باشند. سانترالیزم نیز دیکتاتیک بدین شکل تلهور واقعیت یک رابطه اجتماعی است و خود بصورت روندی در حرکت طبقه معنی دارد. اگر حزب پیشرو بتواند تمام تجربیات طبقه را جهت مبارزه همه جانبه خود بکارگیرد، این

عمل صرفاً در حد دموکراسی پهلونی ممکن است و بدین طریق پدیدار سائترالیزم دموکراتیک ایستاد نیست. تا روند مبارزه ادامه دارد تهور واقعیت اجتماعی تکرار میشود هر بار کامل تر، وسیع تر، دقیق تر و تجربه آزادی در آن غنی تر و امکان متمرکز ساختن تجربه انقلابی طبقه در هر شکل آن ساده تر.

۲-۲) آگاهی ناموزون میان خصلت بطور تاریخی انقلابی کارگران با اعمال حساب شده کوتاه مدت آنها تفاوت میگذارد و پایه از شکست افتادگی مبارزه از طریق اثر پذیری از مانی نظری متحدین کوتاه مدت و یا حتی از ایده ثلوثی طبقه حاکم (بغایه شکل واژگونسه واقعیت و شرط وجود تولید سرمایه داری) میگردد. ضرورت تاریخی وجود حزب انقلابی در مبارزه علیه اثر پذیری و درون جنبش کارگری اثبات شد و علت وجودی خود را در عمل گردآوری تجربیات مبارزه روزمره طبقه بیان کرد. به این معنی کارکرد حزب عمل همراستا ساختن آگاهی ناموزون کارگران محسوب میشود. حزب با جمع بندی عمل انقلابی طبقه راه را به اشکال گوناگون عملی به کل طبقه مینماید. او خالق آگاهی امکان پذیر است. بقول لوکاچ: "حزب بر روی تولید کننده و محصول تولیدی مردمی شرایط قبلی و نتیجه جنبش انقلابی توده است" (۸) حزب محل تجمع تئو چند "روشنفکر" نیست که خود را به پهلوناریا تحمیل سازند بلکه بدنه ای از قشر پیش روی طبقه و روشنفکرانیک آن میباشد که میتواند و باید حاصل مبارزه تمامی طبقه را به مثابه رهنمود در خدمت امر مبارزه طبقه قرار دهد. گرامشی میگوید: "هر حزب با دقت به طبقه اجتماعی خاصی تعریف میشود و خود بیان آن و مجموعه پیشرفته ترین عواملش میباشد. تاریخ هر حزب به این معنی تاریخ طبقه خاصی است."

"واقعیت مشخص در تمامیت خود قابل بیان است. کسی که پاره ای از آن را میگوید طبقه تمامی آن ایستاده." آدرنو

۱-۳) اگر این نکته که حزب لنینی صرفاً یک سازمان اداری و فنی نیست را از جانب دموکراتها، آنارکوسندیکالیستها و دریک کلام ضد بلشویکیها درک نشد و از جانب استالینیستها و مائوئیستها آگاهانه تحریف گشته است اینان در عمل نظریه و واقعیت حزب لنینی را به ضد خود بدل کرده اند. انتقاد هامون از لنین عملاً انتقاد از این ضد لنینیسم است. اما از آنجا که وی این پدیدار اجتماعی را شناخته نقد به گونه ای گنگ و سنجیده ارائه شده است. استالینیسم از حزب لنینی تشکیلاتی اداری و بوروکراتیک ساخته و پرستش آن را نمادی یکتا داده؛ پرستش مقام رهبری که در اساس این "اداره" قرار دارد و معمولاً "نایب" یا "کبیر" و "پدر ملت" است و "اندیشمندان رهگشای تاریخ بحساب میآید. نکته مهم اینجاست که اساسی ترین انتقاد که عامل تعیین کننده این از شکل افتادن نظریه لنین را شناخته و با آن مبارزه کرده از جانب بلشویکیها و فعالین انقلابی بین الملل کمونیست انجام یافته است. لنین خود در آخرین سالهای حیات خود منازعه با رشد بوروکراسی را آغاز نمود و در این راه از یاری تروتسکی برخوردار بود. (۱۰) پس از مرگ لنین، تروتسکی و انقلابیون اپوزیسیون چپ در مبارزه علیه انحطاط بوروکراتیک سنتهای انقلابی کارگران را محفوظ داشته و نیز نظریه مارکسی را تکامل دادند. آن دسته از انتقادها که از مارکسیسم انقلابی آغاز نگرداند جمله بشکل ناقص و یک جانبه مساله را طرح نموده اند و به جواب درخوری هم رسیده اند. البته بسیاری از این انتقادات اشکال متفاوت زمانی تاریخی را در حیات حزب بلشویک و بین الملل کمونیست منسک کرده اند. جهت هامون که این اشکال متفاوت را نمیند و ریشه انحرف استالینی را در نظریه لنین میجوید جمله ای از گرامشی را یادآور میشود: "زمانی که حزب پیشروست بطور دموکراتیک عمل میکند (سائترالیزم دموکراتیک) و زمانی که عقب مانده است بطور بوروکراتیک عمل میکند (سائترالیزم بوروکراتیک) در این حالت دوم حزب عامل غیر متفکر است عملاً دستگای پلیسی است و نام حزب سیاسی آن جز استعاره ای از یک خصلت اسطوره ای پیش نیست" (۱۱) اگر پایه نقد هامون "سائترالیزم بوروکراتیک" بود با از شکل افتادن مفهوم حزب لنینی مبارزه میکرد عمل او ارج داشت اما او پدیدار از

شکل افتاده را یگانه نوع وجودی آن نمیند و ریشه انحرف را در طرح و رشد نظریه لنین پیدا میکند. این پشت کردن به واقعیت و گریز از تحلیل تاریخی او را کنار گذاشتن قرار میدهد که دستکم در حرف با آنها ضدیت دارد. نقد او به بلشویزم ریشه در عدم تحلیل تاریخی دارد. نظریه لنین در مورد سازمان حزب در رابطه دائم با واقعیت مشخص اینک زمان ما دوران انقلاب پهلونی است بطور تاریخی شکل گرفته است. در سال ۱۹۰۷ لنین در دیباچه به کتاب دوازده سال که مجموعه آثار عمده اش در فاصله سالهای ۱۹۰۷-۱۸۹۵ میباشد نوشت: "خطای اساسی آنها که به کتاب چه باید کرد؟ نقد دارند اینجاست که ایشان این اثر را از رابطه اش با وضعیت تاریخی مشخص به مثابه دوره ای معین و سپری شده از تاریخ حزب ما جدا میکنند. چه باید کرد؟ جمع بندی تاکتیک و سیاست سازمانی اسپرکا در سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ است. صرفاً جمع بندی نه بیشتر و نه کمتر" (۱۲)

۲-۳) هامون که در نقدش به نظریه لنین از واقعیت وجودی نظریه آغاز نکرده، حزب را صرفاً دستگای اداری میبیند که در آن امکان پیدایش قدرتمندان موجود است. غیرمغز اشاراتی که او به مبارزه لنین علیه انواع پارکسیزم عامیانه دارد (مثلاً ص ۷۳) نظریات لنین را از متن این مبارزه جدا میکند و به همین دلیل خود به شکلی عامیانه به نقد "عقده لنین میپردازد. به زعم هامون بنا به امکانات بالقوه ای که در ساخت حزب هست "روشنفکران تشنه قدرت" میتوانند به سرکار آید (ص ۱۳) و خویشی با طرح این نکته که توده ها خود قادر به تشکیل آرگانهای کار و مبارزه جمعی خود هستند (ص ۱۰۹) به آنارکوسندیکالیسم بر میگردد و در تنها شکلی که این جریان سیاسی امروز میتواند داشته باشد یعنی شکل کاریکاتور، نه فقط تفاوت آگاهی سوسیالیستی و آگاهی اتحادیه ای را نمیند بلکه سائترالیزم دموکراتیک را صرفاً اصل سازمانی مینماید (ص ۲۹) در واقع او را با مساله "حزب لنینی سروکاری نیست. نقدش به حزب استالین است و چون قادر به درک ماهیت استالینیسم نیست به نقد نظر و عمل بلشویکیها میپردازد. او حزب استالینیست را حزبی میداند "که لنینیسم را از ابتدا تا با امروز در کترین رسمی خود قرار داده و سالیان دراز است که از هدف عالی کمونیسم دور میشود" (ص ۵۸) از اینرو او به "زاویه برخورد لنین" به مسائل ایراد دارد و تأکید لنین بر اهمیت مداخله عناصر آگاه خارج از طبقه را "نوعی زید گرامشی" مینماید (ص ۱۳). هامون که خود میرود و خود میوزدد در بحث از حزب استالینی حتی از قوه ادراک آن کاسیکار (که مارکس در مثال سم شورش از او یاد میکند) هم بی بهره است که افراد و سازمانها را از آنچه ادعا میکنند قضاوت نمایند بلکه عمل آنها را ملاک تشخیص و قضاوت قرار دهد.

۳-۳) هامون در اثبات احکام ضد لنینی خود دلایلی هم دارد. دلایل نقل قول از سه مارکسیست سرشناس میباشد: گورگی پلخانف-روزا لوکزامبورگ و لئون تروتسکی. نقد پلخانف به بلشویزم پایه نقد منشویکیها بود. او تا زمان مرگ نظرش را تغییر نداد. در عمل مدافع منشویکیها، اکثریت سوسیال دموکراسی و بین الملل دوم بود. پلخانف که "پدر معدوی انقلاب روسیه" یکی از پایه گذاران گروه آزادی کار و سپس حزب سوسیال دموکرات روسیه بود، به گمان بلشویکیها به علت عدم درک نقش تعیین کننده عامل سپهرکنتیو و تشکیلات حزب کارگری، همراه مارتوف ها، مار-تینوف ها و مهمتر کائوتسکی و هیلفرد بینگها به انقلاب کارگری خیانت کرد. هامون که از رابطه قشر پیشرو-روشنفکرانیک و در نتیجه از رابطه این قشر با توده چیزی دستگیر نشده و نظریه لنین را در حد رابطه میان طبقه کارگر و "نظری سوسیالیسم" (کذا) که گویا باید به دست روشنفکر خلق شده بعین طبقه کارگر برده شود" (ص ۶۸) تأکید از هانمون (میشناسد با شیخ تام نقل قول از پلخانف میاورد. جملات او (خا-صه امروز، پس از تجربه انقلاب سوسیالیستی اکثر نشان میدهند استاد هامون هم نمیداند لنین به چه پدیداری عنوان آگاهی اتحادیه ای را با اطلاق میکند. اینکه پلخانف "تضاد بنیادی درونی تزلزل" را با شرح اینکه توده ها نزد لنین جز "بده ای کش پذیر نیستند" عنوان کرده عجب نیست. عمل او که بر مبنای چنین برداشتی در صف منشویکیها

به انقلاب پرولتاریای روسیه خیانت کرد، برای مارکسیست های انقلابی در سده ای استوار به تجربه ای تلخ است و عنوان چنین بحثی جهت خواننده این مقاله تاریکی ندارد اما چه چیز این شبهه منشویک ایرانی را بر آن داشته که جهت نقد لنین تا اول اوت ۱۹۰۴ (روز انتشار مقاله استاد ازل خود) از تاریخ عقب افتد؟ امروز برای رد حملات منشویک به لنین دیگر نیل زمند برهان نظریه ای نیستیم. تاریخ انقلاب روسیه جواب قاطع به کسانی است که پشت پلخائف ها پنهان میشوند.

۴-۳) در قلب تمامی جنبه تکاملی سهم عظیمی که لنین در پیشبرد نظریه مارکسی دارد، عامل تعیین کننده ای موجود است که دلیل وجود تئوری بلشویزم به حساب میاید. این عامل چیزی جز بیان نظریه ای از رابطه آگاهی طبقه کارگر و سازمانهای او یا به عبارت بهتر وضعیت تعیین کننده حزب انقلابی در بدست گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر نیست این عامل خود در صفحات کتاب تکمیل نشده و یا در بحثهای درونی سوسیال دموکراسی بطور نظریه ای شکل نگرفته بلکه در متن کارآفرسی عملی خود توانسته (و فقط و میتوانست) تمامی قدرت را در لحظه ای محتمل بدست شوراها و کارگران و سربازان بسپارد. حزب لنینی دستگاه دولتی طبقه کارگر نیست. اینکه بورژوازی حزب را (بدلیل نقطه عمده آغاز رشد خود) به شکل حکومتی بدل کرده در واقعیت نظریه بلشویکیها تفاوتی نمیدهد. حزب لنینی همان دلایلی منطقی است که دولت کارگری حاصل انقلاب سوسیالیستی را به انحطاط کشانیدند. اگر نظریه لنین را به این دلیل که حزب نقطه عمده آغاز رشد بورژوازی بود رد کنیم بدین معنا است که دلایل اصلی و نهایی انحطاط دولت کارگری را نشناخته ایم و این کار (حتی نه به شکل حساب شده و نظام دار) توسط هامون عملی شده است. در واقع شوراها کارگری "ماده اصلی" دولت کارگری بود و به حزب وسیله تحویل تمامی قدرت سیاسی (در شرایط قدرت دوگانه) به دست این "نطفه های دولت کارگری" بحساب میاید. حمله هامون حمله به بنای علمی مارکسیزم و به مکانیزم و طریق عملی است که در آن شوراها تمامی قدرت را از طریق عمل آگاه بلشویکیها بدست گرفتند. بحث با کسانی که کارآفرسی حزب لنینی در دوران ما را محدود میبینند یا میگویند قبول ورد خود را از نظریه لنینی از متن تجزیه و تحلیل مشخص از اوضاع هر شخص جامعه بدست دهند یا از نقاشی نظریه بلشویکیها سخن میرانند به شرطی سازنده خواهد بود که ایشان منکر حقیقت مبارزه طبقاتی و آنچه در دنیای واقعیت و نبرد میگذرد نشوند و با نظریات "صد قدرت و اخلاقی" خود به مبارزه با آنچه بطور غلطی عملی شده نروند. به دلیل واقعیت تکامل تاریخی نظریه بلشویکیها در مورد حزب، ما ناگزیریم جهت شناخت (یا نقد) این نظریه صرفاً به صفحات چه باید کرد؟ اکتفا نکنیم و با دقت به تاریخ عمل بلشویزم "مفهوم" را در کار تغییر جهان مورد مطالعه و تدقیق قرار دهیم. از یکسو بقول گرامشی: "واقعیت اینست که حزب هرگز در رای شکل نهایی و کامل نیست چرا که هر لحظه تکامل، اهداف و نقشهای ویژه (فونکسیون) جدید جهت آن میافزیند و برای برخی احزاب این شبهه که بطور نهایی شکل گرفته اند و کامل اند وقتی پیش میاید که دیگر وجود ندارند یعنی زمانی که هستی آنها بطور تاریخی زائد شده است" (۱۴) و از سوی دیگر در مورد خاص حزب بلشویک ما با گروهی مارکسیست انقلابی روبرویم که سرچشمه تکامل را در نقد از خود یافته اند و بارها در مورد مسائل تشکیلاتی تغییرات بنیادی و ضروری در نظریات خود را موجب گشته اند. لنین خود میگوید: بلشویزم به مثابه جریان اندیشه سیاسی و جوانان حزب سیاسی از سال ۱۹۰۳ وجود دارد. تنها تاریخ بلشویزم در طول تمامی زمان حیاتش میتواند بطور قابل قبول توضیح دهد که چرا بلشویکیها توانستند انضباط آهنین را که جهت پیروزی پرولتاریا ضروری است در سخت ترین شرایط ایجاد و محافظت نمایند" (۱۵)

۵-۳) ارنست مندل در جزوه "نظریه لنینی سازماندهی" نقطه ضعف نقدی روزالوکزا مورگ به نظریه لنین را در عدم فهم او از این واقعیت میداند که "نظریه لنین در مورد سازمانهای طبقه کارگر بیش از هر چیز نظریه انقلاب است" او یاد آور میشود که تبدیل آگاهی طبقاتی پرولتاریا به آگاهی طبقاتی سیاسی به یمن عمل سیاسی در قلب مسائل کتاب چه باید کرد؟ نشسته است و روزالوکزا مورگ با حمله به

لنین در واقع این روند تبدیل را درک نکرده. (۱۶) به گمان روزالوکزا مورگ آگاهی خود بخودی کارگران بیش از هر چیز سیاسی است. همین تأکید وی بر جنبه سیاسی آگاهی او را به لنین و بلشویکیها (غیرمهم همه انتقاداتش) نزدیک مینماید. بهمین دلیل او همراه ایشان (و از نظر زمانی قبل از بلشویکیها) تبدیل دستگاه بورژوازی رهبری بین الملل دوم را به شش خائن به طبقه کارگر دید و بیان کرد. آن غلطی که او را از لنین - شش متعفی "که به بودجه جنگ امپریالیستی رای قبول داده بود جدا میکرد و اسباب نزدیکی به بلشویکیها را فراهم میآورد. این واقعیت که پس از کنفرانس زیمروالد، بلشویزم به صدای (بقول کولنتای فربادی از خشم) قشر پیشرو طبقه کارگر اروپا در مبارزه علیه خیانت سوسیال دموکراسی بدل شد، بیشتر مایه وحدت عملی انقلابیونی چون روزالوکزا - مورگ و لینینخت با بلشویکیها میشد. لوکاچ در کتاب تاریخ آگاهی طبقاتی، آرج روزالوکزا مورگ را به مثابه "معلم و رهبر فراموش نشدنی مارکسیزم انقلابی" میشناسد و به درستی اشاره میکند که "روزا یکی از نخستین کسانی است که ایده رشد ارگانیسم سوسیالیزم را نقد رد کرده و در بحث با پرزشتاین به حکم تکامل دیالکتیکی تاریخ اکتفا نموده است" (۱۷) در سال ۱۹۱۰ که روزالوکزا مورگ به رهبران بین الملل دوم و کائوتسکی نظریه پرداز اصلی آنها انتقاد کرده باز با تکیه به فهم تکامل دیالکتیکی "آگاهی سیاسی کارگران در مقابل تکامل گرافتی مبتذل آنها دفاع نموده است. آیا برای هامون ملاحظه این نکته مایه تعجب است که نقطه شروع وجود عقاید و مواضع انقلابی نه صفحات مقالات جدلی بلکه عمل آگاهانه میباشد؟ آیا روزا نویسنده مقالات و رسالات انتقادی جدلی در مناسبت با نظریه لنین در عمل سیاسی خود بطور دقیق همان راستای بلشویکیها را پیش گرفت؟

۶-۳ روزالوکزا مورگ پس از رهایی از زندان در آخرین دوره زندگیش در عمل به سازمان حزبی مشابه آنچه بلشویکیها طرح کرده بودند دست زد. بد نیست هامون که نقل قول از روزالوکزا مورگ را به تأیید احکام خود آورده به این سخنان او گوش دهد: "گروه اسپارتاکوس آن حزبی نیست که از طریق یا به یاری توده های کارگر به قدرت برسد. این گروه صرفاً شامل آن بخشی از پرولتاریا است که از هدف خود آگاه باشد، بخشی که در هر قدم توده های کارگر را بخواباند، جهت تحقیق دادن به هدف تاریخی خود یاری میدهد" (۱۸)

هامون از تصور این "زنده گرایی چپ" که به گمانش با فاشیسم برادر توأم است بخود میلرزد. این روزای "روشنگر تشنه قدرت گیمت که به حرکت خود بخودی توده ها اعتقاد ندارد؟ آنجا که میگوید: "حتی اگر شوراها کارگران و سربازان بوجود آیند اهدافی که بواسطه آن ایجاد شده اند بی خبرند. ما باید توده ها را آگاه کنیم که این شوراها باید مرکز ماشین دولتی باشند تمامی قدرت را در دست خود متمرکز کنند و آنرا در خدمت پیشبرد انقلاب سوسیالیستی بکار برند" (۱۹) اینجا روزانظریه جز نظریه بلشویکیها در مورد پروتلماتیک آگاهی سیاسی کارگران ارائه نکرده است البته جای انکار ندارد که وی در بخش عمده زندگسی سیاسی فعال خویش و حتی در بخشی از سال ۱۹۱۸ با نظر لنین در مورد سانترا لیزم مخالفت کرده، اما بقول تروتسکی حتی ایمان روزالوکزا مورگ به حرکت خود بخودی در مقابل عقاید صادر شده از جانب دستگاه بورژوازی رهبری بین الملل دوم و سوسیال دموکراسی آلمان "خصلتی عمیقاً پیشرو انقلابی دارد" و "تنها میتوان گفت که روزا در ارزیابی تاریخی فلسفی خود از جنبش کارگری به ساله انتخاب و تدارک پیشرو در قیاس با اعمال توده ای پیش بینی شده کم بها داده است. در حالیکه لنین بدون اینکه بخود معجزات اعمال آینده را توپد دهد کارگران پیشرو را بدون خستگی و بطور ثابت در هسته های استوار بطور قانونی یا غیر قانونی در سازمانهای توده ای یا مخفی از طریق برنامه ای بطور کامل معین بهم ارتباط میداد" (۲۰) بد نیست به هامون یادآوری کنیم که پس از کنگره بلجان گذاری حزب کمونیست، سخنرانی روزا بشدت از طرف رهبران سوسیال دموکرات آلمان مورد انتقاد قرار گرفت. ایمان اعتقاد او به نیاز سازماندهی "آن بخش از پرولتاریا که به هدف خود آگاهی دارد" را به شکلی عامیانه اعتقاد به عمل مستقل از توده ها شناخته و تأکید وی به اهمیت تشکیلات حزبی که "مفهوم جنبش خود بخود را با واقعیت نظام دار غلطی تعویض میکند" (همان سخنرانی)

از طرف ماکس آدلر نظریه پرداز سرشناس بین الملل دوم "دیکتاتوری بر پرولتاریا" محسوب شد (مقاله آدلر در مجله نبرد جلد ۱۲ شماره ۲ فوریه ۱۹۱۹ آمده است) آنچه آدلر به روزا نسبت داده از طرف ما - مون از زبان روزا به لنین استناد داده شده است. بهتر نیست ما این (همانطور که در مورد پلخانف رفتار کرده است) همیشه حق شاکردی افعال آدلرها را نگهدارد و از خود آنها ضد لنین نقل آورد؟ یا و قول میدهم در این مورد هرگز دچار کجبود ماخذ نخواهد شد. (۲۳)

(۷-۳) سومین نقل قول هامون در رد لنین از لئون تروتسکی است. البته نه از تروتسکی بلشویک، عضو کمیته مرکزی این حزب و دفتر اجرایی بین الملل کمونیست و صدر شورای کارگران پتروگراد و کمیسر خلق در امور خارجه و نظامی، بلکه از نویسنده کتاب وظایف سیاسی ما (که در اوت ۱۹۰۴ در ژنو چاپ رسیده است) کتابی که تروتسکی خود یا رها از آن انتقاد و احکامش را نفی کرده است. او که سالها در جدال میان دو جناح سوسیال دمکراسی روسیه "موضع آشتی پذیر" اتخاذ کرده بود در سال ۱۹۱۹ مینویسد: "نویسنده طبرغم اتخاذ موضع انقلاب مداوم به مدت ۱۵ سال در برآورد خود از جناح های مجادل در جنبش سوسیال دمکراتیک مرتب اشتباه گردید... (او) که در دوره مهاجرتش خارج از هر دو جناح مانده بود این وضعیت بسیار مهم را کاملاً درک نکرد که در واقع موازات خطوط اختلاف بین بلشویکها و منشویکها در یک سمت انقلابیونی انعطاف ناپذیر و در سمت دیگر عنصری که بیش از پیش فرصت طلب و سازشکار میشدند در حال گروه بندی بودند. هنگامی که انقلاب ۱۹۱۷ آغاز شد حزب بلشویک سازمان نیرومند و متمرکز بود که بهترین عناصر کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی را در خود متحد ساخته بود و پس از چندی مبارزه داخلی - بصراحت تاکتیک هائی اتخاذ کرد که در میانگی کامل یا تمامی اوضاع بین المللی و روابط طبقاتی روسیه و در جهت دیکتاتوری سوسیالیستی طبقه کارگر بود... (۲۴) موضع آشتی پذیر تروتسکی از جانب لنین بشدت نقد شد (و البته استانی لنینیستها از ترجمه و پخش متون لنین در این مورد هیچ کوتاهی نکردند) هم لنین و هم تروتسکی که بعدها درباره این اشتباه خود بسیار نوشته ریشه اصلی خطا را در عدم فهم از نظریه بلشویکها در مورد سازماندهی حزب میدانند. اما تروتسکی بواسطه درک صحیح مارکسیستی از چشم انداز انقلاب روسیه و در نتیجه "وظایف سیاسی" که پیش پای انقلابیون روس قرار میگرفت در عمل به خطای خود پی برد، از خود انتقاد کرد و در سال ۱۹۱۷ به حزب بلشویک پیوست و بقول لنین "از آن بعد هیچ بلشویکی بهتر از او وجود نداشته است" (۲۵) نظر این بلشویک که هامون از او کلمه ای نقل نمیکند و به وجودش هم اشاره ای ندارد در مورد حزب چیست؟ او حزب را وسیله ای میداند جهت دخالت توده ها در تاریخ. از آنجا که "بلشویزم یگانه شکل ممکن مارکسیزم در عصر کنونی است" (۲۵) نمونه حزب بلشویک بیان کامل این وسیله است که فقدانش بحران تاریخی دوران ماست" (۲۶) او میگوید "حزب بلشویک در عمل ترکیبی از والاترین جسارت انقلابی و واقع گرایی سیاسی را نشان داده است. بسیاری نخستین بار یگانه نوع رابطه بین پیشرو و طبقه را که میتواند ضامن پیروزی باشد برقرار کرده است. راه پیش برد قیام مسلحانه و تسخیر قدرت را به همه دنیا نشان داده است. کسانیکه شوهرهای تجریدی را در مقابل دیکتاتوری حزب پیشنهاد میکنند باید در نظر داشته باشند که تنها یا کم رهبری بلشویک بود که شوهرها قادر بودند خود را اولجنین زار رفرمیزم بیرون کشیده بدولت پرولتاریائی یائل گردند. (۲۷) این جملات را تروتسکی پس از انتقاد به مارکسیستهای چپ گرا نوشته است. کسانی از قبیل بوردیگینیستها گرتها پانلوکها (۲۸). جای دیگری از همین مقاله در جواب باین چپ روان که استالینیزم را نتیجه حاصل بلشویزم دانسته اند میگوید: "پرولتاریا از طریق پیشروان خود میتواند به قدرت برسد" (۲۹) چطور میتوان چشم به واقعیت این اندیشه اصلی یک بلشویک بست و در بحث خود علیه بلشویزم از یک کتاب بی اهمیت او (که بقول خود نویسنده تاریخ یک انقلاب صفحات آنرا پاک نموده است) نقل قول آورد که پشت این عمل چه اندیشه ای نهفته است؟

۸-۳) اینجا من ناچار به انجام کاری شدم که هامون باید بدان عمل میکرد یعنی توضیح دادم که نقل قول هامون از کتاب وظایف سیاسی ما و آن "تیز بینی شگفت انگیز" که تروتسکی را به دارائی آن مفتخر میکند.

به کدام ایام زندگی سیاسی تروتسکی تعلق دارد و مهمتر آن نقل قول حاکی از نظر قطعی نویسنده در تمام ایام عمرش نبوده و بعد ها خود ضد آن گفته و عمل کرده است. اهمیت مسأله در این واقعیت نهفته است که خواننده ناآگاه که چه بسا تبلیغات استالینی علیه انقلاب مداوم و تروتسکیزم به گوش او هم رسیده با مطالعه انقلاب و آتش که دستکم بظاهر مخالف بورکراسی استالینی است و بیش از یک مورد در آن از تروتسکی شاهد آمده، یا رسیدن به صفاتی که در آنها نقل قول مورد بحث ذکر شده (بگذارید از شفقتی که این بیگناه در مطالعه جزوه هامون متحمل شده بحث نکنیم) دچار سوء تفاهم میشود که نظر نهائی تروتسکی درباره نظریه لنینی تشکیلات حزب کارگری این است و جز این نیست. در اینصورت جهت او راستای تبلیغات استالینیست ها که تروتسکی را ضد بلشویک و ضد لنین معرفی میکنند صحیح خواهد نمود. اصولاً اگر جهت هامون چنین نتیجه سیاسی از جزوه ای که چاپ زده مطرح باشد باید بتواند باین همکاری (شاید حساب شده) با استالینیست ها پاسخ دهد. او باید به توضیح بگوید چرا با عدم یادآوری از تروتسکی بلشویک و اتکاء صرف به حملات او علیه لنین به رشد تحریفات استالینی از تاریخ یاری کرده است. حتی اگر او خود با تروتسکی به عنوان نویسنده کتاب وظایف سیاسی ما موافق باشد باز ضروری است یادی از دلایل تغییر نظریه بعدی نویسنده این کتاب بشود که بیش از پنجاه سال مورد حمله و افتزای بیشمارانه استالینیزم بوده است. لازم به تذکر است که همین نکته در مورد روزا لوزکا همورگ نیز صدق میکند. بخصوص با توجه به این واقعیت که روزا هم به نوبه خود هدف انتقاد استالینی میباشد و اگر بطور کامل آثارش چونان مورد تروتسکی تکفیر نشده بهر حال با تأکید به اختلاف نظرش را لنین (بر سر مسائل مهمی چون انباشت سرمایه - امپریالیزم - مسأله ملی - حزب و...) زمزمه ای حقیر جهت بدنام ساختن وی هم از دوران استالین (سال ۱۹۳۱ که استالین مقاله "مسائلی در مناسبت با تاریخ بلشویزم" را نوشته است) تا به امروز در کار میباشد. (۳۰)

"جهان بر آن کس عقلانی مینماید که بدان عقلانی بنگرد." هگل

(۱-۴) در نخستین صفحات این مقاله (شماره ۴-۱) توضیح دادم که چرا نقد به یک نکته در جزوه هامون غیرمغز این واقعیت که نوشته فوق در خود فاقد ارزش است موضوع مقاله قرار گرفته. اینجا ضروری میبینم که با شرح بیشتر جزئیات دلیل این عدم ارزش و نیز علت موضع گیری ضد انقلابی هامون در مقابل مسأله مهم علمی - سیاسی سازماندهی حزب کارگری را بگویم و متأسفانه خواننده را به مصیبت رهپو شدن با دنیای درهم و آمیخته ذهن هامون دچار میسازم. دیدگاه روش شناسانه هامون بر دو مبنای خطا قرار گرفته و ریشه کجبودها و صدور احکام تجریدی در جزوه اش ایندوست. اول اقرض تکامل خودبخودی بر پایه عدم درک مفهوم تکامل دیالکتیکی. دوم وجود ضوابط ارزشی اخلاقی در تحقیق بر پایه عدم آغاز حرکت از واقعیت مادی.

۲-۴) تذکر این نکته ضروری است که جزوه هامون خود خصلت ناتمام دارد، مسائل گوناگونی که در آن عنوان شده اند مجال گسترش ابتدائی را هم نیافته اند. حتی در مورد عقاید رایش هم به دلیل "جهتات متعدد و داخه وسیع آن" چنین امکانی به دست هامون نیامده و او در جزوه صرفاً "به جهات اصلی تحقیقات و آموزشهای رایش" پرداخته است. فقط تا آنجا که برای روشن ساختن مسأله سودمند و ضروری است" (ص ۴۱) اما این جزوه با "طرح اولیه برای برخورد به یکی از زوایای ممکن - ولی اساسی -" (ص ۲) به پدیدهای معین (تسلیم افرادی چون لاشائی و نیکخواه) از قلمرو محدودش میگذرد و به ظاهر جهت اثبات برخی احکام به نظریه لنین نقد میکند که حتی "طرح اولیه" چنین نقدی با مسائلی که در اختیار هامون قرار دارد ممکن نیست. اما شاید در دنیای شاعرانه او آنجا که "توسن جولانگر بلند پرواز و بی پروای اندیشه" حضرتش "لگامی آهنین نخورده و خلاقیت و بعد شاعرانه اش رسیده و بالهایش بریده" نشده (مهممات ص ۱۲۴) بتوان به این سادگی یکی از مهمترین دستاورد های علمی - نظریه ای طبقه کارگر را نه فقط طرح یا نقد بلکه رد کرد. با دقت

به خصلت ناتمام جزوه هامون به دو مبنای خطای روش‌شناسانه او دقت کنیم، شاید خواننده تعجب کند که چگونه از مبنای روش‌شناسانه جزوه‌ای چون **انقلاب و آتش** میتوان بحث داشت. بهرحال بقول مارکس: "عقل همواره موجود است، اما نه همیشه به شکل ظهور عقلانی"^(۳۱)

۳-۴) فرض هامون از تکامل خودبخودی آگاهی طبقه کارگر بازگشت به نظریه رسمی بین الملل دوم است. طبرغم نقل قولی که او از روزا لوکزامبورگ آورده (با توجه به این نکته که حتی زحمت بحث در مورد نظریه روزا در مناسبت با تکامل آگاهی خودبخودی را به خود نداده است) همانقدر از موضع روزا دور است که از نظریه لنین. عقیده هامون بیشتر به نظریه کسانی شبیه است که جنبش و آگاهی خودبخودی را نه فقط شکل عالی بلکه یگانه شکل صحیح مبارزه کارگران می‌بینند. او به این کسان که بدلیل گوناگون (مهمترین آنها خیانت استالینیزم به انقلاب پرولتری است) این شکل یگانه خودآموز کارگران "مؤمنند" و از این طریق به راستای نظریه رسمی بین الملل دوم، نزدیک می‌شود. رایش که هامون سنگ شاگردیش را به سینه میزند از جمله این اشخاص است. (۳۲) در سال ۱۹۵۳ در زندگینامه اش شرح میدهد که چگونه در پانزدهم ژوئیه ۱۹۲۷ در شهر وین پلیس به تظاهرات کارگران یورش برد و به بهای کشته شدن هشتاد و پنج نفر و زخمی شدن صد ها کارگر دیگر نقش خائفانه حزب سوسیالیست کارگری بر او روشن شد. و دانست "همیشه توده‌ها حق دارند نه رهبری حزب" (۳۳) بدین سان رایش که تجربه اش از فرمیزم و استالینیزم در دوران مانورهای کمینترن استالینی و خیانت آشکار احزاب کمونیست، شکل نظریه‌ای بخود گرفته، چونان بسیاری از متفکرین نسل خود میان بلشویزم و ارتجاع ترمیدوری بوروکراتیک، میان حزب لنین و احزاب رفرمیست تفاوتی قائل نشد. این غفانه زندگی رایش در موضع شاگرد ایرانی وی شکل مضحکه بخود گرفته است.

۴-۴) رایش که در سال ۱۹۳۳ توسط رهبری استالینیزم حزب کمونیست آلمان، از آن اخراج شد، در زندگینامه اش در شناخت کمونیزم میگوید: "کمونیزم در شکل کنونی خود به مثابه فاشیزم سرخ، حزبی سیاسی چون دیگر احزاب سیاسی بی‌حس است (بلکه) از جنبه سیاسی و نظامی **ظاهراً هیچانی سازمان داده شده مسلح میباشد**" (۳۴) جهت رایش که از کمونیزم "در شکل کنونی آن" بحث میکند استالینیزم شکلی از کمونیزم و حزبی سیاسی و فاشیزم سرخ است. فکر میکنم حتی هامون هم موافق باشد که تحت عنوان عام کمونیزم نمیتوان صرفاً از حزب سیاسی بحث داشت و در مورد مشخص احزاب کمونیست مسأله بر سر رهبری و از شکل افتادن بوروکراتیک آنهاست و توده‌های کارگر که بدنبال برنامه این احزاب در حال مبارزه اند به آرمان انقلاب سوسیالیستی وفادار می‌باشند. در همین سال ۱۹۵۳ (که رایش کتابش را بچاپ رسانده است) کارگران آلمان (شرقی) یکی از درخشانترین نمونه‌های مبارزه کارگری در جوامع درحال گذار را سامان دادند. همین سال صد ها تن از کمونیست‌های ایرانی بدنبال کودتای سیا (اوت ۱۹۵۳) به دست نیروهای ارتجاع کشتار شدند. منطقاً باید زندگی و مرگ شرافتمندانه این کارگران و کمونیست‌ها بخشی از مقوله عام "کمونیزم در شکل کنونی خود" به حساب آید. واقعیت خیانت احزاب استالینیزم نمیتواند و نباید چشم ما را از زندگی و مبارزه توده‌های عضوین احزاب به سوی دنیای خواب‌آلوده احکام تجریدی منحرف کند. این توده‌ها در راه "فاشیزم سرخ" قربانی نشدند، مبارزه و مرگ آنها در متن مبارزه تاریخی طبقه کارگر جای دارد. قضاوت رایش به مثابه شخصی که سالها هدف حملات تهمت و افتزای استالینی بوده (آنهم نه بعنوان نماینده یا عضوی از یک گرایش معین سیاسی بلکه بصورت یک فرد) قضاوتی احساساتی و غیر علمی است. بحث از عالمی با شهامت و صاحب ارزشهای والای اخلاقی نیست (فراموش نکنیم که او غیرعلمی فقدان شناخت علمی از بوروکراسی به شکلی غیرکارآ را آن مبارزه کرده است) بلکه بحث از گرایشی سیاسی است که با تکیه به آراء نظری رایش میخواهد به مسائل جنگ طبقاتی "پاسخ سریع و درست" بدهد (هامون ص ۱۰). بیهوده نیست که هامون "مردم شوروی" (کذا) را مسؤول میداند که "قشر ممتاز بوروکراسی حزبی و دولتی که نطفه بوروکراسی استالینی و طبقه تکنوکرات‌کنونی است" (ص ۷۳، تکیه از من است) تشکیل و قوام یافت. چرا که اینان از "حرارت انقلابی"

افتادند و با کناره‌گیری روزافزون و "عدم مداخله" در امور مربوط به سرکوبت خود " (همانجا) سبب شدند که این "طبقه تکنوکرات‌ها" پیدا شود. این قشر ممتاز به مثابه نطفه بوروکراسی استالینی و نظریه مضحک طبقه تکنوکرات‌ها را بنیاد داشته باشد چرا که هامون در صفحه ۱۵۲ جزوه اش احکام جالب تری عرضه خواهد کرد. اینجا "بوروکرات‌ها و افراد قدرت پرست" دارای "ابلیزه‌های نهانی و نابخودی" هستند که همراه است با "منش اجتماعی ویژه‌ای و رفتار اجتماعی و سیاسی منطبق با آن" و نه فقط در "شرایط حقیقت کنونی" چنین اند بلکه "همیشه حامل این خطرند که به هنگام پیروزی مردم بر حکام جبار کنونی خود" خوی و منش ویژه جامعه کهن را به جامعه نوین "و آنها هم به رأس آن" منتقل کنند. این شاهکار داستانهای جن و پری است. اینجا مبارزه طبقاتی به نبرد مردم با حکام جبار بدل شده و خوی و منش جامعه قدیم توسط افرادی قدرت پرست و بوروکرات به رأس جامعه نوین منتقل میشود و اشتراک این افراد در چنین منش و خوی اجتماعی (و البته انگیزه‌های نهانی همراه آن) طبقه حاکم نوظهوری بنام تکنوکرات میسازد. نکته مضحک اینجاست که نویسنده چنین متن بی‌ارزش و خالی از هر مشکل دانش نظریه‌ای (که نه فقط معنای بوروکراسی را نمیداند بلکه حتی از مفهوم طبقه و مبارزه طبقاتی نیز، مارکسیست‌ها هم بی‌خبر است) با خوشحالی گزارش سقوط لنین از آسمان با مراه میدهد (ص ۶۰).

۵-۴) هامون به تکیه از رایش از "ظاهراً قرون وسطایی استالینیزم" یاد میکند. در جزوه اش به غیر از این مقابله احساساتی و مبالغه‌آمیز شعار مانند تنها اشاره‌ای به اثر این "ظاهراً" نزد کارگران عضو احزاب کمونیست میباشد. اینجا هم بواسطه ریشه خطای روش‌شناسانه هامون در اعتقادش به حرکت خودبخودی توده‌ها، علل انقلابی آنها توسط او درک نمیشود. او نقل قول کاتبی از رایش را می‌آورد که "حتی عده‌ای از کارگران کمونیست عضو گروه‌های حمله نازی شدند" (ص ۱۵۹) و نتیجه میگیرد که حزب کمونیست آنها را برای کسب قابلیت نازی شدن پرورش مناسب داده بود، یا ضمن اشاره به کتاب گابل میگوید "بخش‌های متشکل در 'پیشاهنگان' سیاسی آن (توده‌های پرولتری) نیز شعور طبقاتی خود را از دست دادند و در برابر جاذبه سحرآمیز نازیسم از یاد رفته. بسوی آری آوردند" (ص ۵۵). چرا مطابق همین دیدگاه تجربی -حاصلی رایش- کاتبی -گابل و هامون ندیده‌اند عده زیادی از کارگران عضو و هوادار حزب کمونیست آلمان تا آخرین لحظه حیات خود با فاشیسم مبارزه کردند؟ اگر هامون این واقعیت را (که چشم به روی آن بسته است) میدید باورش و منطق خود نتیجه می‌گرفت حزب آنها را برای مبارزه پرورش مناسب داده بود، یا روش او به همان سادگی میتوان هریدیده را پذیرفت که میشود آن را رد کرد.^(۳۵)

۶-۴) برخلاف فهم و بیان هامون، مارکسیست‌های انقلابی واقعیت وجودی و اهمیت جنبش خودبخودی کارگران را رد نمی‌کنند. آنها صرفاً منکر نقش تعیین کننده آگاهی حاصل از این جنبش در مبارزه جهت تخریب دستگاه دولتی بورژوا و سازمان دولت کارگری میباشند. به قول لنین: "این نظر صحیح است که طبقه کارگر خود بخود بسوی سوسیالیزم پیش میرود اما کارگران وقتی این نظر صحیح را می‌پذیرند که خود این نظریه تسلیم جنبش خودبخودی نگردد بلکه آنها به اختیار خویش در آورد" (چه باید کرد؟) (۳۶). هم اکنون در جوامع درحال گذار که دول کارگری منحط شده حاکمیت بوروکراتها را بر جامعه تثبیت کرده‌اند طبقه کارگر بطور خودبخودی علیه این حاکمیت مبارزه میکند. او بارها بیا خاسته و طبرغم سرکوب شدید خواست‌های خود را مطرح و بر سر تحقق آنها مبارزه کرده است. جنبش کارگران آلمان در ۱۹۵۳ - مجارستان ۱۹۵۶ - چکسلواکی ۱۹۶۸ - لهستان ۱۹۷۱ و ۱۹۷۶ و ... از یکسو نمودار واقعیت علمی جنبش طبقه کارگر این جوامع است و از سوی دیگر بیان این واقعیت میباشد که وجود تشکیلاتی عناصر آگاه در یک حزب انقلابی ضرورت عیده جهت پیروزی است. این که انقلاب سیاسی در دستور عمل کارگران این جوامع قرار دارد بر پایه این واقعیت است که آگاهی روزمره آنها به دلایل ابرکتیو موزون تر از کارگرانی است که در کشورهای سرمایه داری مبارزه میکنند ضرورت شکل عناصر آگاه را (هم از نظر علمی در مبارزه علیه بوروکراسی و هم از دید نظریه‌ای) و

ضرورت ایجاد رابطه آنها با طبقه کارگر به مثابه یک کل را، نه فقط نفی نمیکند بلکه آن را تقویت مینماید. بهترین مثال واقعیت عینی جنبش خودبخودی مثال انقلاب چین است. توده های زحمتکش عضو حزب کمونیست چین رهبری بورکرات حزب را مجبور کردند در یک نقطه عطف تاریخی بر سر مسائل اساسی و تعیین کننده سرنوشت انقلاب (عدم سازش با ارتجاع - عمل آغاز تقسیم زمین و حل مسأله ارضی) از اجرای فرامین سکو سرباز زند و انقلاب را تا در هم شکستن ماشین دولتی بورژوا پیش ببرد. این واقعیت که حزب کمونیست حتی در شکل انحطاط یافته استالینی خود وجود داشت کار را بر پیشروی سیاسی طبقه آسان میکرد و از سوی دیگر به دلیل فقدان حزب انقلابی آگاه لنینی پیروزی بدانجا نرسید که تمامی قدرت به دست طبقه کارگر افتد و او تعیین کننده نهائی سرنوشت خویش و کل جامعه گردد، برعکس از همان نخستین گام، قدرت به دست حزب به مثابه نماینده طبقه افتاد و کارگران از سازمان دادن نطفه های دولت خود (به شکل شوراهای محرومانند و نتوانستند بقول گرامشی "اشکال دمکراسی خود را در روند تکامل و رشد حزب خود" تجربه نمایند.

۷-۴) اشکال دیگر روش ها من تکیه او بر ضوابط ارزشی و اخلاقی در تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی است. اینکه اولین و آخرین معیار را برای تجزیه غیر مارکسیست ها از مارکسیست ها، اطاعت کورکورانه میدانند (ص ۵) یا نمی فهمد مبارزه طبقاتی خارج از وجود تاریخی انسان جریان ندارد (ص ۱۵۰) یا همونی طبقه کارگر (در عرصه مبارزه ایدئولوژیک - نظریه ای در سطح جامعه ملی) را "عمل تاریخ در عرصه کردن جریانان فکری انقلابی و اندیشمندان بزرگ و مترقی و شجاع" (ص ۴-۵۳) میخواند و فاشیسم و بوروکراتیزم را "خودسری در شیوه حکومت" (ص ۹۵) می شناساند. و بسیاری مثال های از این هم مضحک تر، بکار اثبات حکم بالا مبنی بر خطای روش شناسانه او میآیند. علاقه هامون به تفسیر تاریخ از دیدگاه اخلاق و از زاویه مسأله "قدرت" کارش را حتی به تحریف تاریخ هم می کشاند. مبارزه اپوزیسیون چپ علیه رشد بوروکراسی درون حزب کمونیست و جامعه شوروی در سالهای دهه بیست را منکر میشود و آنچه را رخ داده " مبارزات قدرت طلبانه گروهی و شخصی" میخواند که " نزدیکترین یاران لنین" در دوران بیماری و مرگ وی انجام دادند و دستور میدهند "مضمون طبقاتی این جدال ها نباید مانع از تحلیل شکل فردی بروز این فاجعه و اهمیت ذرک آن گردد" (ص ۶۷). هامون مبارزه تروتسکی و یارانش علیه بوروکرات ها را از سطح علی آن و از سطح برنامه های پیشنهادی اپوزیسیون چپ به حد مبارزه ای قدرت طلبانه میان گروه ها و افراد تنزل میدهد و مطابق منطق خود ریشه آن را در نظریه لنین جستجو میکند.

۸-۴) مارکوزه در این و تعدد اشکال روش شناسانه رایش را چنین بیان میکند " نزد رایش به مسأله فرآیندگی کم بها داده شده است. هیچ تفاوت بنیانی میان اشکال بازدارنده و غیر بازدارنده آن نیست و تکامل در آزادی چون رهائی از جنسیت ظاهر شده است." (۳۷) آن ساخت روائی که بقول رایش " هر نظام اجتماعی در توده ایجاد میکند" در خود دارای عامل نفی خویش نیز هست و رایش این واقعیت را ندیده. به عنوان مثال نظر معروف رایش در مورد فاشیسم را مورد بحث قرار میدهم. جهت وی ساخت فاشیسم " بیان خصلتی است حاصل هزاران سال پدر - سالاری، خانواده ای استوار بر اساس پدرسالاری دولتی قدرتمند در شکل کوچک خود میباشد." (۳۸) از اینرو ساخت مذکور " صرفاً شکل پویا سیاسی بشر انسان عادی است." (۳۹) اما خانواده استوار به نظام پدرسالاری پیش از اینکه مطابق نظر رایش جنبه بازدارنده را به مثابه ساخت روائی در خدمت " نظام اجتماع" بسازد و آن را طی هزاران سال به خصلت روائی تحزینیکی رشد دهد، خود واحدی اقتصادی است. به مثابه یک واحد تولیدی پایه نظام مبتنی بر مالکیت خصوصی و نیز به خود اختصاص دهنده ثروت اجتماعی به حساب میآید. این ریشه اقتصادی واقعیت اجتماعی خانواده پدرسالار که از نظر رایش دورمانده آنتی تزان ساخت روائی مورد بحث وی را نیز ایجاد میسازد. از اینرو خود آگاهی مصنوع در تاریخ که برای مارکس (به دنبال مفهوم هگلی) به شکل از خود فرارونده در حال تکامل است، به دید رایش صرفاً کشف پدیرائی است که هر حرکت قدرتمند (چون فاشیسم) در آن " سالها

انباشت ارگاستیک" را پیدا میکنند (۴۰). از اینرو به گمان رایش توده ها غیرمغز منافع ابرکتیوی که در پیروزی "دمکراسی کار" (اصطلاح از خود رایش است) دارند از گونه ای بهره ایدئولوژیک یا سوبژکتیو که واکنش در تقابل منافع ابرکتیو آنهاست برخوردار میشوند این بهره که "جهت ایشان ساخته شده است" باعث میشود که آنها به "حکومت ترس" تن دهند، غیر منطقی و غیر عقلانی رفتار کنند و در شکل میانگین خود، سبب جنبش قدرتمند را مین سازند. اما عامل نفی در خود این ساخت روائی نشسته (آنچه که مارکوزه به دنبال فروپاشی شکل غیر بازدارنده خصلت فرآیندگیش دانسته) " برخلاف آرا" رایش این " انسان معمولی" بواسطه تقسیم کار اجتماعی، به طبقات متخاصم تقسیم شده و " ساخت جنبش قدرتمند" از یکسویه واسطه آگاهی کاذب میانگین طبقه رنجبر است و از سوی دیگر به واسطه شرایط ابرکتیو و تعیین کننده در مقابل مبارزه این طبقه قرار دارد. به واسطه این دیالکتیک در دوران مبارزه طبقه انقلابی " در شکل میانگین خود" از یکسویه بهره ایدئولوژیک و اثر پذیر از قلب واقعیتی است که طبقه حاکم به او نموده. و از سوی دیگر بیان انقلاب کارگری است و در سه راستای مبارزه اقتصادی - مبارزه سیاسی و مبارزه ایدئولوژیک - نظریه ای (۴۱) بیان این انقلاب را در تجربه قشر پیشرویش خلاصه میکند. بواسطه این رویه دوم واقعیت طبقه کارگر عقلانی و منطقی رفتار میکند. کارگران نه فقط مجذب جاذبه سحرآسی فاشیسم نشدند بلکه با آن مبارزه کردند و عاقبت آن را شکست دادند و این عمل را غیرمغز خیانت استالینیزم و نیز در هم شکسته شدن سازمانها و احزاب و اتحادیه هایشان توسط فاشیست ها در سه مرکز اروپائی آن (ایتالیا - آلمان - اسپانیا) به پیش بردند. هامون با چنان بنیان نظریه ای، حرکت ضد انقلابی فاشیسم را به گمان خود تا زمان روی کار آمدن نازی ها در آلمان دنبال کرده و ظهور و رشد آن را به پیروی از ویلهلم رایش به " سامانه های روائی توده ها" نسبت داده ولی شرح این حرکت را تا به آخر ادامه نمیدهد. بحث او شامل دنباله حیات این پدیدار نمیشود که توسط همان توده ها در هم کوبیده شد. او آنچه روشنی مینویس را می شناسد اما استالینگراد برایش آشنا نیست. اینکه هامون جوهر فاشیسم (یعنی حرکت ضد انقلابی خرده بورژوا در خدمت سرمایه و علیه طبقه کارگر) را درک نکرده آنجا به شکل خطرناک مطرح میشود که بخواهد مسائل جامعه ایران را عنوان کند. آیا میتوان تداوم جنایات " حکومت قدرتمند شاه" (اصطلاح به سبب رایش) را از طریق شعور کاذب " در سامانه روائی" توده ها رنجبر و کارگران ایران یافت؟ آیا شکل ویژه حکومتی در ایران بیان میانگین سامانه روائی انسان معمولی ایرانی است؟ آنکه از مکانیزم سامانه روائی قدرت پذیر " مردم" بحث را آغاز کند، نه عجب که ضد نظریه و عمل لنین آنرا پیش ببرد. اما کسی که شکل حکومتی ایران را در رابطه با رشد (یا ضد رشد) سرمایه داری در ایران و در ناسبت با واقعیت وجودی بازار جهانی امپریالیسم عنوان و از عامل مادی و تعیین کننده در شکل گرفتن و رشد قدرت سیاسی در جامعه ایران آغاز کند میتواند تکامل دیالکتیکی ضد آن را ببیند. مطابق فهم ماتریالیستی از تاریخ (در تقابل کامل با روش هامون) جنبش انقلابی توده ها که ایده آلی در مغز من و تو بلکه واقعیتی تاریخی (و در دوران ما در حمایت خود قابل عمل) است. در متن این جنبش مفهوم لنینی از قشر پیشروی طبقه کارگر و سازماندهی حزب انقلابی کارگری و اصول تشکیلاتی آن، معنی دارد. مارکسیست های ایرانی که کار خود را از زمینه ابرکتیو مبارزه طبقاتی آغاز کرده اند نظریه لنین را به منزله درس طبقه کارگر آگاه و پیشرفته روسیه به هرولتاریای جهان شناخته اند. این مارکسیست ها موظفند (غیرمغز ناصح و هشدار دادن هامون) که به کارگران ایران کلام لنین را یاد آور شوند " هرولتاریا در مبارزه جهت کسب قدرت هیچ سلاحی جز سازماندهی ندارد."

الف

یادداشتها

(۱) - هر جا در این مقاله از نظریه لنین یاد میشود غرض نظر به بلشویکیها در مورد سازماندهی حزب طراز نوین میباشد.

(۲) - نامه مارکس به فردریش بلت (۲۳ نوامبر ۱۸۷۱) اهمیت آگاهی سیاسی را در مناسبت با شکل دادن "سازمان حزبی واقعاً انقلابی و فعال" تصریح میکند. با داشتن آگاهی سیاسی، کارگران میتوانند "سازمانهای خود را علیه نهادها و قدرت سیاسی طبقه حاکم بسازند" و آن را از میان بردارند. در این نامه مارکس ضمن اشاره به بین الملل اول تأکید میکند که "بدون آموزش نظام دارو تبلیغ و آنتیاسیون طبقه کارگر همواره در بند خواهد ماند". او عمل سیاسی طبقه کارگر را حرکتی طبقاتی با خصلت همه گیر و جدا از مبارزه اقتصاد-دی ارزیابی میکند.

مارکس، ک، انگلس، ف: منتخب مکاتبات، لندن، ۱۹۷۵، ص ۵۹-۵۵۳

(۳) - رجوع کنید به:

مدل ۱۰: نظریه ذهنی سازماندهی، متن انگلیسی، لندن، ۱۹۷۴. ویزیه مقاله لوکاج بنام "حزب و طبقه" رجوع کنید. خاصه در شناخت وجه تمایز احزاب سوسیال دمکرات با حزب انقلابی (بر طبق نمونه حزب بلشویک که لوکاج به درستی معتقد است پس از کمون پاریس تنها نمونه در برگیرنده آگاهی طبقاتی و خود آگاهی تاریخ-جهانی پرولتاریا میباشد) و لوکاج، گ: آثار اولیه ۲۹-۱۹۱۹، لندن ۱۹۷۲ ص ۲۸-۲۸

(۴) - در این مورد رجوع کنید به فصول ۴ و ۵ از بخش نخست: کریس، ک: کارل مارکس، متن فرانسه، پاریس ۱۹۷۱، ص ۵۸-۴۷

(۵) - لوکاج، گ: لنین، متن انگلیسی، لندن ۱۹۷۱، ص ۲۶

(۶) - گرامشی، آ: دفاتر زندان، تورینو ۱۹۷۵، ج ۳، ص ۱۶۰۱

(۷) - در سال ۱۹۱۳ پرولتاریای روسیه در کارخانه و معدن کمتر از ۲/۵ میلیون نفر بودند. جمعیت کشور در این سال ۱۳۹ میلیون بود. حدود ۱۶/۷ درصد جامعه افراد روزمزد محسوب میشدند و در مقابل آنها بیش از ۶۷ درصد جامعه روستائیان مستقل و صاحبان کارگاه های کوچک و ۱۶ درصد سرمایه داری، ارباب زمین و کولاک بودند. در مقابل رقم اندک تعداد پرولتاریا درجه تمرکز او گرد مسائل تولید بسیار زیاد بود. ۵۳ درصد کارگران روسیه در کارخانه هایی با گنجایش بیش از پانصد نفر کارگر، به فروش نیروی کار خود ناگزیر بودند. ارقام: گرچنکون، آ: "نرخ رشد اقتصادی روسیه از ۱۸۸۵" در: مجله تاریخ اقتصاد، ج ۷ بهیوست، ۱۹۴۷، ص ۴۷-۱۴۴

(۸) - لوکاج، همانجا ص ۳۲

(۹) - گرامشی: همانجا ص ۱۶۳۰

(۱۰) - اسناد این مبارزه در کتاب زیر گرد آمده است: لنین، و، تروتسکی، ل: مبارزه لنین علیه استالینیزم (تدوین بلوک، ر، نیویورک، ۱۹۷۵)

(۱۱) - گرامشی: همانجا ص ۱۶۹۲

(۱۲) - لنین، و، دوازده سال در: لنین، و، مجموعه آثار، متن انگلیسی، ج ۱۳، ص ۲-۱۰۱

(۱۳) - این نکته بدیهی را به هامون یادآوری کنم: جهت لنین (و کائوتسکی) معنای "خارج از طبقه" خارج از مبارزه طبقاتی نیست. آنکه آگاهی سوسیالیستی را به کارگران "میدهد" خود در جامعه ای معین تحت سلطه همزیست طبقه کارگر و به مثابه جز ارگانیک آن رشد کرده است. (تعلیم دهنده خود تعلیم دیده است) فقط در ذهن هامون چنین کسی "روشنفکری تشنه قدرت" ارزیابی میشود.

(۱۴) - گرامشی: همانجا ص ۳۳-۱۷۲۲

(۱۵) - لنین، و، ۱۰: منتخب آثار، متن انگلیسی، نیویورک ۱۹۷۳، ج ۳، ص ۲۴۰

(۱۶) - مدل: همانجا ص ۶-۵

(۱۷) - لوکاج، گ: تاریخ و آگاهی طبقاتی، متن انگلیسی، ماساچوست ۱۹۷۱، ص ۲۷۷-۲۷۷

(۱۸) - در مقاله "گروه اسپارتاکوس چه میخواهد؟" در: لوکازامورگ، ر: آثار سیاسی (تدوین فلشت هم) فرانکفورت ۱۹۶۶، ج ۲، ص ۱۶۲. مدل در پاورقی ۲۹ مقاله اش این جمله را آورده است.

(۱۹) - سخنرانی در کنفرانس جهت بنیان گذاری حزب کمونیست آلمان در: لوکازامورگ: همانجا ص ۲۰۰

(۲۰) - مقاله (روزالوکازامورگ و بین الملل چهارم) در: تروتسکی، ل: نوشته های ۳۶-۱۹۳۵، نیویورک ۱۹۷۰، ص ۱۱۱

(۲۱) - مدل: همانجا ص ۲۴ یادداشت ۳۰

(۲۲) - در مورد ریشه خطای اندیشه روزا در برآورد سهم سالانه سانتالیان در انقلاب پرولتری (و عدم دقتش به کار تبلیغی - ایمانش به حرکت خود بخودی و شکلی از تکامل گزاشی) به متن زیر رجوع کنید: مدل، ل: "روزالوکازامورگ و سوسیال دمکراسی آلمان" در: بین الملل چهارم، شماره ۴۸، مارس ۱۹۷۱، ص ۲-۱۱

(۲۳) - تروتسکی، ل: نتایج و چشم اندازها، مقدمه ۱۹۱۹، متن فارسی، ص ۷

(۲۴) - سخنان لنین در جلسه کمیته پتروگراد اول (چهارم هم) نوامبر ۱۹۱۷ نقل از: تروتسکی، ل: انقلاب پیگیر، متن فارسی، ص ۵۰

(۲۵) - تروتسکی، ل: استالینیزم و بلشویزم، متن فارسی، ص ۲۷ (تأکید از خود تروتسکی است)

(۲۶) - تروتسکی، ل: برنامه انتقالی در: اسناد بین الملل چهارم، نیویورک ۱۹۷۳، ص ۱۸۱

(۲۷) - تروتسکی: استالینیزم و بلشویزم ص ۲۷

(۲۸) - هامون این نفر آخر را مارکسیست گرانقدر میخواند (ص ۱۵۹) خواننده دقت دارد که هامون هم از این القاب بیدهد و بجای خود، خوب میداند چگونه بت بسازد.

(۲۹) - تروتسکی، ل: همان مقاله ص ۲۰

(۳۰) - در مناسبت با اظهار نظر استالین و پاسخ تروتسکی به آن به فیصل دوم کتاب زیر رجوع کنید: جراس، ن: میراث روزالوکازامورگ، لندن ۱۹۷۶، ص ۵۰-۴۳

(۳۱) - نامه مارکس به روگ، سپتامبر ۱۸۴۳ در: مارکس، ک: آثار اولیه (با مقدمه کولت، ل) لندن ۱۹۷۵، ص ۲۰۸

(۳۲) - پانکوک هم از این گروه است. جهت شناخت نظرهایش در ساله مورد بحث ما به فصل هفتم از بخش اول و فصل دوم از بخش دوم کتاب وی رجوع کنید:

پانکوک، آ: شوراها و کارگری، متن فرانسه، پاریس ۱۹۷۴، ص ۳۰-۱۱۹ و ص ۶۰-۱۵۱

(۳۳)- رایش و : خلق در عذاب • انتشارات استیتوی آرگن ۱۹۵۳
ص ۴۸-۴۰

(۳۴)- همانجا ص ۵۹-۱۵۸ (تأکید از رایش است) •

(۳۵)- طبقه کارگر شوروی پس از طی زمانی طولانی (بیش از پانزده سال) حاکمیت بورکراتها بر جامعه در سالهای جنگ دوم جهانی با فاشیسم مبارزه کرد و در این راه نزدیک به شش میلیون کشته داد. آیا به گمان هامون رأی پانکوک "گرانقدر" در مورد آنها هم صادق است که صرفاً پیشوا پرست بودند؟

(۳۶)- لنین : همانجا ج ۱ ص ۱۳۱ یاد داشت •

(۳۷)- مارکوزه • : ارس و تعدن نیویورک ۱۹۶۲ ص ۲۱۸
مفهوم فراز آمدگی برای نخستین بار توسط فروید در سه رساله در مورد نظریه جنسیت مطرح شده است. غرض وی از این مفهوم "روندی" است که در آن نیروهای غریزی از اهداف جنسی به امیال دیگری بدل میشوند. :

فروید • ز پ آثار کامل روانشناسی • لندن ۶۸-۱۹۵۳ ج ۷ ص ۱۷۸
این مفهوم در بخش سوم رساله فروید در مورد نارسایی سیم (همانجا

ج ۱۴ خاصه ص ۶۹) بسط داده شده و علاوه بر آن در درسهای مقدماتی بر روانکاوی (ج ۱۵ و ۱۶) تعریف و مثال های دلیلی از آن آمده است • فراز آمدگی روندی است که بطور ناخود آگاه کاملاً میشود و " در خود دارای ارزش های فرهنگی " است • بطور معمول کاتیزم آن توسط عامل یاز دارند بصورت واقعیت اجتماعی در میآید و اینجا " ارزش های اجتماعی ظاهر میگردد " • تأکید بر خصلت فراز آمدن این روند بواسطه اختلاف سطح ارزش ها با غرایز است و باید دور طریق است که غریزه در جهت ارزش ها طی میکند • این روند در بحسب روانکاوی فروید دارای ارزش و اعتبار ویژه است چرا که در عقل رابطه غریزی فردی با ارزش های جمعی میباشد •

(۳۸)- رایش و : روانشناسی توده ای فاشیسم • نیویورک ۱۹۲۰ ص ۳۰

(۳۹)- همانجا ص ۱۱۱

(۴۰)- همانجا ص ۱۹۲

(۴۱)- انگلس • ف : جنگ دهقانی در آلمان • مقدمه • ۱۸۷۰ • متن انگلیسی لندن ۱۹۶۹ • ص ۲۳ •

پستر کند وکاو را میتوانست از آدرس
کند وکاو یا اکثر کتابفروشی ها فیکه
کند وکاو میفروشتند خریداری کنید •

بها معادل ۰/۵۰ دلار آمریکا



زندانیان سیاسی را آزاد کنید !

STOP THE TORTURE ! STOP THE KILLING !

FREE ALL IRANIAN POLITICAL PRISONERS !

پستر کند وکاو برای دفاع از زندانیان سیاسی ایران